

استقرار دموکراسی بدون دولت مدرن ناممکن بود

نگاه رومانتیک به انقلاب مشروطه مانع پذیرفتن تضادهای این انقلاب شده است



مهرداد بروجردی

استاد دانشگاه سیراکیوز و نویسنده کتاب روشنفکران ایرانی و غرب

حمایت روشنفکران و نسبتش با بناپارتیسم: اگر فرایند به حاکمیت رسیدن عوام فریبانی بدون پایگاه طبقاتی و بر فراز حرکت لومپن‌ها را بناپارتیسم بخوانیم، با توجه به حمایت روشنفکران از ظهور یک امر مرد و زمینه‌سازی نخبگان برای استقرار نظم آهنبین رضاخانی، چگونه می‌توان بر آمدن پهلوی اول را محصول بناپارتی شدن شرایط دانست؟ آیا از جابه‌جا شدن مطلوب‌هایی همچون برابری و برادری در نگاه روشنفکران با مطلوب‌هایی همچون «تازبانۀ تاریخ»

«تازبانۀ تکامل» و «تازبانۀ عبرت»، می‌توان بناپارتی شدن شرایط ایران در آستانه بر آمدن رضاخان را نتیجه گرفت؟

توصیف بناپارتیسم با کاربرد اصطلاحاتی همچون عوام‌فریبی یا حرکت لمپن‌ها فاقد دقت کافی است. بناپارتیسم توصیف‌کننده حکومتی است مقتدرانه به راهبری فردی نظامی که از حمایت قاطبه مردم برخوردار است. بناپارتیسم در شرایطی شکل می‌گیرد که انقلابیون قدرت را از کف

داده باشند و به دنبال آن رهبری مقتدر وارد صحنه شود و با فرم‌هایی مهر خود را برای تغییر بکوبد. آن چه روشنفکران را به حمایت از حکومت بناپارتی رضاشاه سوق داد، مجموعه‌ای از ناگامی‌ها، ضعف‌ها و عقب‌ماندگی‌ها بود که در سال‌های منتهی به روی کار آمدن رضاشاه گریبان ایران را گرفته بود؛ و اگر مقایسه‌ای آماری میان ایران و کشورهای همسایه‌اش همچون هند، ترکیه و مصر انجام دهیم به عمق این عقب‌ماندگی بیش از پیش پی می‌بریم. در اوایل قرن نوزدهم میلادی آمار و ارقام مربوط به پیش‌رفت و مدرنیزاسیون در کشور ما و کشورهای نام‌برده تقریباً یکسان است اما در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول اختلاف آماری فاحشی میان ایران و این کشورها به وجود می‌آید. در واقع ایران با فاصله و حشتناکی از همسایگان خود عقب می‌افتد. از باب مثال، در سال ۱۳۰۴ شمسی در ایران تنها ۲۵۰ کیلومتر راه آهن وجود داشت در حالی که در مصر و ترکیه بیش از چهار هزار کیلومتر راه آهن احداث شده بود. تعداد کل اتومبیل‌ها در ایران در همین سال ۴۴۰۰ دستگاه بود در حالی که در همین زمان بیش از هفده هزار اتومبیل در مصر در حال تردد بود. همه این‌ها به علاوه قحطی و وبا و آشوب ناشی از جنگ جهانی اول، روشنفکران مشروطه‌خواه را که در عصر

از جمهوری خواهی تا سلطنت

- فروردین ۱۳۰۳ رضاخان به دنبال شکست تلاش هوادارانش برای برقراری جمهوری استعفا کرد اما این استعفا پذیرفته نشد.
- تیر ۱۳۰۳ رضاخان به بهانه برقراری آرامش پس از قتل یک دیپلمات خارجی دستور حکومت نظامی داد و ده‌ها مخالف را بازداشت کرد و روزنامه‌های مخالفش را بست.
- آذر ۱۳۰۳ سرکوب شیخ خزعل در خوزستان
- مهر ۱۳۰۴ تصمیم احمدشاه برای بازگشت به ایران و مخالفت هواداران رضاخان
- آبان ۱۳۰۴ مجلس سلسله قاجار را منقرض و حکومت را در اختیار رضا پهلوی نهاد.
- آذر ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان سلطنت مشروطه را از خاندان قاجار به رضاشاه و فرزندان ذکور منتقل ساخت.

سه ماه پس از آغاز صدارت رضاخان، تبلیغات وسیعی برای تغییر نظام پادشاهی مشروطه به جمهوری از سوی هواداران رضاخان شروع شد. متجددین و سوسیالیست‌هایی همچون تدین، سلیمان میرزا و عارف قزوینی در رأس این حرکت در شهرها بودند و تبلیغات به نفع جمهوری در ولایات توسط ارتش سامان گرفته بود. طرح جمهوری خواهی با تظاهرات بزرگ مخالفان در برابر مجلس که توسط روحانیت به رهبری مدرس ترتیب داده شده بود، شکست خورد. رضاخان در واکنش به مخالفت‌ها استعفا کرد و به دماوند رفت اما احزاب پارلمانی هوادار رضاخان خواهان بازگشت او شدند و فرماندهان قشون در تلگراف‌هایی تهدیدآمیز از لشکرکشی به تهران سخن گفتند. هیئت عالی رتبه‌ای از رجال خوشنام کشور به دماوند رفته و رضاخان را به تهران بازگرداندند. رضاخان پس از این حوادث به ترمیم روابط خود با روحانیت و جلب نظر آنان پرداخت. رضاخان که از طریق سه نماینده متجدد مجلس پنجم - داور و تیمورتاش و فیروز - عنان مجلس را در دست داشت، در مجلس زمینه انقراض قاجار و روی کار آمدن سلطنت را مهیا کرد. تغییر سلطنت با حمایت گسترده رجال سیاسی کشور روبه‌رو شد و تنها پنج رأی مخالف به آن داده شد. حتی چهار مخالف این طرح، در سخنان شان در مجلس دستاوردهای رضاخان را ستودند.

نگاه مورخ، ونسا مار تین: «رضاخان در اعلامیه‌ای خطاب به علما اعلام کرد پیشنهاد جمهوری را معطل گذاشته و با برطرف شدن این مانع علمایی می‌توانند در حمایت از دین و دولت کمک کنند. این بیانیه برگشتی بود به نظریه سنتی مشروعیت حکومت در ایران که مبتنی بر اتحاد دولت و روحانیت برای حفظ اسلام است. این اعلامیه نخستین نشانه آن بود که داعیه تاج و تخت به ذهن رضاخان راه یافته است» (مقاله «جمهوری خواهی و به قدرت رسیدن رضاخان»، رضاشاه و تشکیل ایران نوین، ص ۱۱۵).

ارتش

۱۳۲۰	۱۳۰۰	
۱۵۰ هزار نفر	نیروی قزاق ۸۰۰۰ نفر ژاندارمری ۸۰۰۰ نفر بریگاد مرکزی ۲۰۰۰ نفر	نیروهای نظامی ایران

- دی ۱۳۰۰ ادغام نیروی قزاق و ژاندارمری و تشکیل قشون متحد در پنج لشکر
- بهبمن ۱۳۰۰ تأسیس دانشکده افسری
- مهر ۱۳۰۱ لباس متحدالشکل برای قشون
- مهر ۱۳۰۳ تأسیس نیروی هوایی با خرید هواپیما از فرانسه و روسیه
- مهر ۱۳۰۴ تأسیس نیروی دریایی با خرید ناوچه پهلوی از آلمان
- مهر ۱۳۰۴ تصوب قانون نظام وظیفه عمومی

رضاخان از کودتای اسفند تا پایان سلطنتش با جدیت به توسعه ارتش پرداخت. او به محض رسیدن به سلطنت قانون نظام وظیفه اجباری را از تصویب گذراند و دو سازمان مخفی وابسته به نیروهای نظامی نیز تأسیس کرد؛ پلیس سیاسی که زیر نظر شهربانی بود و رکن دو که زیر لوای ارتش بود. او برای ارتش در تهران دانشگاه جنگ و کارخانه اسلحه‌سازی (پارچین) ایجاد کرد. کارویژه ارتش در دوازده سال اول تأسیس، جنگ با ایلات و عشایر و تلاش برای اضمحلال پتانسیل نظامی آنان بود. ارتش محملی برای ملت‌سازی نیز بود. به سربازان وظیفه علاوه بر فنون نظامی، زبان فارسی و سواد آموخته می‌شد.

وزیر مختار بریتانیا در تهران: «ارتش همچنان بزرگ‌ترین بار مالیاتی مالیات‌دهندگان خواهد بود... فهم دلایلی که شاه را به صرف هزینه‌های هنگفت نظامی کشانده دشوار نیست. او خاطرات بسیاری از درد و رنج‌های ایران ضعیف در سال‌های جنگ و اغتشاش دارد و مصمم است از تکرار مجدد این حوادث پیش‌گیری کند».

دیدگاه مورخ، استفانی کرونین: «تلاش برای ایجاد یک ارتش حرفه‌ای عملاً به پیدایش سپاهی انجامید که از لحاظ نظامی ناکارآمد، از نظر ساختاری ضعیف و هزینه‌های آن بسیار فراتر از تحمل اقتصاد کشور بود. مثلاً برقراری خدمت اجباری ارتش بزرگی پدید آورد که ناکارآمد بود. شاه هم به ارتش متکی بود و هم به نحو مرگباری از آن می‌ترسید. پیامد این تناقض بی‌کفایتی فرماندهان عالی و خود شاه در واکنش منسجم به حمله متفقین بود» (مقاله «رضاشاه و تناقضات سوزی ارتش در ایران»، رضاشاه و تشکیل ایران نوین، ص ۶۴).

مشروطیت به دنبال دموکراسی بودند، به این نتیجه رساند که برای برقراری دموکراسی ابتدا به ثبات و دولت مرکزی قدرتمند نیاز است. بنابراین رضاشاه به مدد عوام‌فریبی و حمایت لیب‌ها روی کار نیامد و روشنفکران و رجال سیاسی بر گزیده آن عصر همچون داور، تقی‌زاده، فروغی، تیمورتاش، پورداوود، شادمان و حکمت فریب نخوردند یا اسیر جبر نشدند بلکه آن‌ها به این نتیجه رسیدند که کشور در حال فروپاشی است و از این‌رو با پهلوی اول هم‌داستان شدند. فراموش نکنیم که برای بروز و ظهور بناپارتیسم، پایه اجتماعی لازم است. وقتی رضاخان از طریق کودتا تهران را در دست گرفت، هیچ گروهی در برابر این اقدام مقاومتی نکرد و در مراحل بعدی تا انقراض سلطنت قاجار، بیش از آن که مقاومت در برابر او مشهود باشد، استقبال از او مشهود بود؛ آن‌چنان که برآمدن او ناشی از مصوبه مجلس با ۲۵۷ رأی موافق و تنها سه رأی مخالف بود.

آغاز دولت‌ملت‌سازی با الگوی نظامی: دولت‌سازی را

مهم‌ترین مشخصه عصر پهلوی اول دانسته‌اند. گروهی معتقدند پروژه دولت‌سازی رضاخان دستاورد قابل توجهی برای توسعه ایران نداشت. چنان که میلیسیو مستشار امریکایی که سال ۱۳۲۱ به ایران آمد، ساختار دولت را «فاسد، محصول فساد و برای فساد» توصیف کرد و این نتیجه یک دولت متمرکز در غیاب جامعه مدنی قدرتمند بود. اما برخی دیگر از ناظران و تحلیلگران معتقدند یک نظام حکمرانی متمرکز و حتماً نظامی چنان که برخی تجربه‌های کشورهای اروپایی نشان می‌دهد، شروع بهتری برای دولت‌ملت‌سازی بود. به اعتقاد شماپورو کراسی برآمده از پهلوی اول تا چه حد به شکل‌گیری دولت‌ملت در ایران کمک کرد. و نظر تان درباره گزاره‌هایی همچون «اولویت بخشیدن به دولت‌سازی بدون ملت‌سازی، پروژه تشکیل دولت‌ملت در ایران را به پروژه‌های عقیم و ممتنع تبدیل کرد» چیست؟

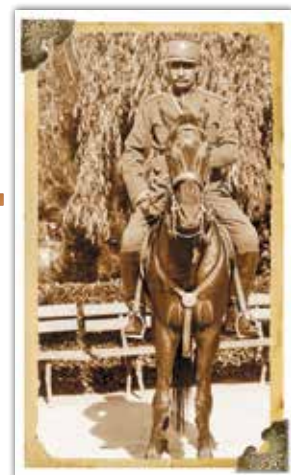
نگاه رومانیتیک و شیفته‌وار به تحولات انقلاب مشروطه، به نگاهی منفی نسبت به پروژه دولت‌سازی پهلوی اول، در میان بخش بزرگی از تحلیلگران تاریخ ایران انجامیده است. انقلاب مشروطه آغاز بر خوردن مایا تمند جدید و طرح عمومی مفاهیمی همچون آزادی و برابری بود. اگرچه این مفاهیم، معانی موجهی دارند اما نباید مانع از چشم‌پوشی ما بر خیل مشکلات و تناقضات انقلاب مشروطه شوند. روشنفکران عهد مشروطه تلاش کردند با وضع قانون اساسی، یک دموکراسی لیبرال را در ایران حاکم کنند اما بسط چنین حکومتی در ایران آن روز بیش‌فرض‌هایی لازم داشت که هیچ‌کدام محقق نشده بود. اما آیا لازم بود اول تلاش برای دولت‌سازی شود و سپس ملت‌سازی؟ اگر واقع‌بینانه بنگریم به غیر از راهی که پهلوی اول پیمود راهی دیگر متصور نبود. اگر کسانی فکر می‌کنند در ایران آن‌زمان امکان تحقق یک ملت یا فراتر از آن تأسیس یک جامعه دموکراتیک وجود داشت، در دنیای خیال قدم می‌زنند. ملت‌سازی قرار بود در کجا صورت گیرد؟ در پهنه جغرافیایی مملکت مشروطه ایران. در مقیاسی تطبیقی باید از منتقدان اولویت دادن به دولت‌سازی پرسید که در آن روزگار چه تعداد کشور دموکراتیک در سراسر گیتی وجود داشت؟ پاسخ روشن است در سال ۱۹۱۹، هشتاد کشور مستقل در دنیا وجود داشت که از این تعداد تنها بیست کشور دموکراسی بودند و همه در اروپا و امریکای شمالی. مردم سراسر ایران در آن‌زمان درگیر مشکلات بزرگی همچون نبود امنیت، بی‌سوادی و فقدان بهداشت بودند و

بود که کم‌تر از سی درصد آن‌ها در مؤسسات معتبر آموزش دیده بودند. در نتیجه اقدامات دولت‌سازانه این عصر بود که آموزش اجباری برای پسران و دختران برقرار شد. مؤسسه‌های همچون هلال احمر و وزارت بهداشت تأسیس شد و گام‌های اولیه برای تأمین نیازهای بهداشتی برداشته شد. برخلاف یک باور رایج، درباره تفوق نگاه نظامی در این دوره، سهم ارتش از بودجه کل کشور در سال‌های دهه ۱۳۰۰ نزدیک به پنجاه درصد بود اما در سال ۱۳۱۸ یعنی دو سال قبل از سقوط رضاشاه این سهم به ۲۶ درصد کاهش یافته بود و این در حالی است که سهم خدمات اجتماعی در این بودجه تا سی درصد افزایش داشت. نتیجه آن که به نظر می‌رسد پهلوی اول در سال‌های ابتدایی روی کار آمدنش به منظور تشکیل یک دولت مقتدر به سوی تقویت ارتش و بوروکراسی رفت اما در گام بعدی تقویت خدمات اجتماعی را در اولویت خود قرار داد. پهلوی اول به مدد رجال و روشنفکران همراهش به دنبال بسط یک نظام سرمایه‌داری دولتی در ایران از طریق سیاستی دولت‌محورانه بود. می‌توان با این گزاره که به جای پروژه دولت‌محورانه بهتر بود اولویت با ملت‌سازی باشد، نظر موافق یا مخالف داشت؛ اما واقعیت آن است که صحبت کردن از اولویت ملت‌سازی بر دولت‌سازی در دوره تاریخی روی کار آمدن پهلوی اول، سخنی ممتنع است. □

درک درستی از معنای مشروطه نداشتند. حتا در آن دوره مشروطه معادل بی‌نظمی شناخته می‌شد و اگر کسی آشوب می‌کرد می‌گفتند «فلانی مشروطه می‌کند». در کشوری که تنها هفده درصد جمعیتش شهرنشین بود و فاقد هر نوع امکانات اولیه، سخن گفتن از تقدم ملت‌سازی بر دولت‌سازی یا توسعه هم‌زمان این دو بی‌معناست. فراموش نکنیم که ما راجع به کارنامه حکومتی سخن می‌گوییم که پانزده سال بر ایران حاکم بود؛ آن هم در یکی از مملکت‌ترین ادوار تاریخ جهان. ده سال از این مدت هم‌زمان با بحران بزرگ اقتصادی جهان و دو سال آن هم‌زمان با جنگ جهانی دوم بود. برآمدن آن نیز دو سال پس از انقلاب سرخ در روسیه و برآمدن اتحاد شوروی. یکی از مشکلات عمده حکومت‌داری در ایران در این دوره، عدم دسترسی دولت به نقاط مختلف کشور بود. در این دوره بود که با احداث راه‌آهن سراسری و راه‌های شوسه مدت زمان دسترسی به شهرهای مختلف کاهش یافت و فاصله تهران تا پوشهر که سی روز طی می‌شد به سه روز کاهش پیدا کرد. پهلوی اول، اولین دستگاه دولت غیرقبیله‌ای در ایران بود. اقدامات برای تأسیس دولت مدرن در ایران در شرایطی آغاز شد که در سال ۱۳۰۳ امید زندگی در ایران زیر سی سال بود و سخن گفتن از وظایف حکومت در تأمین بهداشت ایرانیان بی‌معنا تعداد کل پزشکان در ایران کم‌تر از نصد نفر

نوسازی

فروردین ۱۳۰۴	جایگزینی تقویم هجری شمسی به جای هجری قمری
خرداد ۱۳۰۴	تصویب قانون لزوم اخذ شناسنامه، لغو القاب اشرافی
خرداد ۱۳۱۳	جایگزینی نام ایران به جای پرشیا در مرادوات خارجی
بهمن ۱۳۱۳	تأسیس دانشگاه تهران
۱۳۱۴	تصویب قانون مجازات مدنی



اصلاحات گسترده برای تقویت سوادآموزی، بسط هویت ملی و ایجاد دادگستری نوین در دوره پهلوی اول به جد پیگیری شد. در این روند لباس‌های سنتی و ایلاتی و همچنین کلاه‌های دوره قاجار ممنوع شد و شهروندان باید از کت و شلوار غربی و کلاه پهلوی استفاده می‌کردند. شاه بست‌نشینی را ممنوع کرد. نظام آموزشی سراسری براساس آموزش زبان فارسی شکل گرفت. تلاش برای بسط زبان فارسی در سراسر کشور جلوه‌های دیگری نیز داشت؛ همچون تغییر نام مکان‌های جغرافیایی به کلمات فارسی‌ای که یادآور حکومت پهلوی باشند. شاه به همراه دستیاران اصلی اش در آیین گشایش آرامگاه فردوسی شرکت کرد و دولت به مدد وزیر کار دان، فیروز و داور، دادگستری نوین بنا کرد. مرجعیت ثبت اسناد حقوقی از جمله معاملات املاک، ازدواج و طلاق نیز از روحانیت به دولت منتقل شد. دولت با تأسیس چند زندان حبس بلندمدت را جایگزین مجازات بدنی کرد.

سال ۱۳۲۰	سال ۱۳۰۲	
۱۵۰۰	۰	تعداد شاگردان کودکان کوهستان‌ها
۳۳۳۶	۸۳	تعداد مدارس ابتدایی
۲۱۰۰۰۰	۷۰۰۰	تعداد دانش‌آموزان ابتدایی
۲۴۱	۸۵	تعداد دبیرستان‌ها
۲۱۰۰۰	۵۰۰۰	تعداد دانش‌آموزان دبیرستان
۳۳۳۰	۶۰۰	تعداد دانشجویان

دیدگاه مورخ: پروند آبراهامیان: «پهلوی اول را اصلاحگر، بانی مدرنیسم و حتا عرفی‌ساز تلقی کرده‌اند. در واقع قصد او از تأسیس نهادهای جدید گسترش سلطه از طریق گسترش قدرت دولت در همه بخش‌های کشور بود؛ از سیاست گرفته تا اقتصاد و اجتماع و ایدئولوژی. میراثی که او پشت‌سر به جای گذاشت در واقع محصول فرعی اقدامات مصمم وی برای ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند بود» (تاریخ ایران مدرن، ص ۱۴۱).